

## از چریک فدایی تا تاریخ نویسی فدوی؟

با نزدیک شدن سالروز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ شمسی، زرادخانه حافظان «تمامیت ارضی» باروت آب کشیده خود را دوباره از توپخانه دروغ خویش شلیک میکنند. اینبار توپچی جدیدی استخدام کرده‌اند که البته از خطه زرخیز آذربایجان است. آذربایجانی که در عین پروازند سرداران قهرمانی مانند ستارخان، مانقورتهای رنگارنگی را نیز بعنوان سیاهی لشکر به صحنه شطرنج سیاست میکشاند تا چهره آن سرداران در صفحات تاریخ تابناکتر بدرخشد.

توپچی امسال مام میهن در حال حاضر اسلامی، آقای اتابک فتح‌الله‌زاده نام دارد که بعد از رفع خستگی خانه دایی یوسف، این بار به جعفر عمی پرداخته است.

نوشته آقای اتابک مانند بیشتر نوشته‌هایی از ایندست که از نیت تجزیه مام میهن، سیاستمداری قوام‌السلطنه، همکاری نکردن مردم با حکومت ملی، از خطاکاری استالین و فداکاریهای دولت دم‌میزند آکنده است.

بعد هم معلوم نیست به چه سبب، مقایسه‌ای بین رضاشاه و استالین میکند و نتیجه میگیرد که «هر قضاوت تاریخی نسبت به رضاشاه داشته باشیم نمیتوانیم منکر این باشیم که پیشه‌وریها و آوانسیانها از زندان رضاشاه زنده و سالم بیرون آمدند» در حالیکه انقلابیون ایرانی در شوری همگی سربیه نیست شدند. ولی فراموش میکند بنویسد که در زندانهای رضاشاه نیز تیمورتاشها، داورها، ارانیها، سردار اسعدها و دیگرانی نیز نبود شدند و اگر پیشه‌وری یا آوانسیانی به سرنوشت آنان دچار نشدند از سر دل‌رحمی وی نبود بلکه بدانجهت بود که آنان مانند اولیها خطرناک محسوب نمیشدند. رضاشاه، این مستبد و دشمن غدار قانون و قانونگزاری که پیشه‌وری را در زندان سربیه نیست نکرده بود، در عوض آزادی را به نابودی کشانده بود.

آقای اتابک میگوید تمام اساسنامه و مرانامه فرقه دمکرات آذربایجان توسط استالین بزبان روسی تدوین شده و برای ترجمه به باکو فرستاده شده بود که آنجا هم به ترکی قفقازی برگردانده شده بود و یک شاهد غیبی هم مانند عنایت رضا همکار ساواک شهادت داده است که دونفر از همکاران رادیویی وی آنرا به ترکی لایب قافلانکوهی که از ترکی قفقازی متفاوت است برگردانده‌اند که، مردم آذربایجان آنرا بفهمند. معلوم است که اگر این مطلب را خود آقای اتابک نوشته بود لایب میدانست این دو ترکی یکی هستند و نیازی به برگرداندن نبوده است. ولی وقتی آدم از شاهد آب کشیده‌ای مانند عنایت رضا نقل قول کند در آکادمیک بودن نوشته‌اش کوچکترین شکلی جایز نیست.

آقای اتابک مینویسد «اگر فرقه دمکرات آذربایجان در پی خودمختاری و حقوق دمکراتیک اقوام ایرانی در چارچوب ایران (بخوانید تمامیت ارضی) بود به چه سبب یک کشور واحد باید دونخست وزیر، دو پارلمان، دو هیئت دولت، دو پول جداگانه و دو ارتش مجزا داشته باشد».

با خواندن این پاراگراف معلوم می‌شود که آقای اتابک، لایب بدلیل کمی وقت، مقاله خود را باعجله تهیه کرده است و در اینصورت تنها یک پیشنهاد میتوان به ایشان کرد و آن اینستکه وی بجای خواندن مافلتیهای وطن پرستانه آقای عنایت رضا به چند کتاب تاریخ جدی که به این مطالب پرداخته و صحت و سقم این ادعاها را توضیح داده‌اند مراجعه کند و آنگاه جواب تمام این سؤالیهای خود را پیدا خواهد کرد. مگر این که خواهان این باشد که مجلس ملی آذربایجان برای تشکیل جلسات خود امنیت محل را به ژاندارمهای اعلیحضرت و به نظمیة رضاشاهی و بارتش شاهنشاهی بسپارد. آقای اتابک باید قبول بکند که در مسائل خطیر تاریخی جدی باشد. جائیکه بانک ملی کشور اسکناسها را از بازار بیرون میکشد البته که دو پول بوجود می‌آید. جائیکه پارلمان مرکزی از ایادی بیگانه و کلای شاه فرموده لبریز باشد البته پارلمان ملی لازم میشود. جائیکه وزرا باعتراف خودشان در همان مجلس شاه فرموده آلت فعل باشند البته هیئت دولت ملی تشکیل میدهند. آقای اتابک اذعان میکند که مردم از دوران حکومت رضاشاه ناراضی بودند و «هنگامی که فرقه دمکرات اعلام موجودیت کرد اکثریت مردم بیطرف بودند - میخواهد بگوید مخالف فرقه نبودند- و نه تنها واکنش چشمگیری علیه فرقه شکل نگرفت بلکه بخشی از مردم به پشتیبانی از برنامه فرقه دمکرات برخاستند. گفتنی است دلیل این امر در وهله اول ناراضی مردم از دوران رضاشاه بود. دوم اینکه بهر حال برنامه و شعارهای فرقه دمکرات برای مردم جاذبه داشت».

آقای اتابک مینویسد که در چهارچوب این طرح و نقشه استالین میرجعفر باقراف با فرمانبری بی چون و چیرا از استالین، همزمان بدنال رؤیا و جاه‌طلبیهای خود نیز بود. او بخود لقب پدر آذربایجان واحد داد. اما یادش می‌رود بنویسد، یا شاید اصلاً نمیداند که همین میرجعفر دو بار با ارسال گندم از کشوری که خود در جیره بندی جنگی بود مردم آذربایجان جنوبی را از گرسنگی و مرگ نجات داده است. معلوم است که در صورت وجود آذربایجان واحد پدر آن نیز از وزن و اعتبار بیشتری برخوردار باشد. بویژه که در رژیم استالینی همه چیز با کمیت سنجیده میشد. پاپ چند لشکر دارد؟ از زبان استالین بیرون آمده است.

اینکه استالین در فکر توسعه نفوذ شوروی، یعنی درواقع نفوذ خود بود مطلب جدیدی نیست. اینکه فرقه دمکرات آذربایجان متکی به کمکهای شوروی باشد چیز غریبی نیست. چیز غریب اینستکه این پشتیبانی که در مورد جاها و جنبشهای دیگری نیز صورت گرفته مانند چین یا مخصوصاً ویتنام مورد تأیید قاطبه مردم ایران بود، در مورد آذربایجان ناپسند جلوه داده شده است. در شرایط دنیای دو قطبی مگر خارج از قطبها حرکتی بدان وسعت امکانپذیر میبود؟ نمونه نهضت ملی کردن نفت ایران در اوایل سالهای پنجاه میلادی این ناممکن بودن را با شکست فجیع آن نهضت به ثبوت رساند.

اگر استدلال بشود که این، دخالت دادن یک دولت بیگانه در امور داخلی است که خود طرح این استدلال بدینصورت غلط است. چون یک جنبش داخلی دولت خارجی را برای دخالت دعوت نمیکند - زیرا آن دولت نیاز بدرخواست طرف ضعیف ندارد - بلکه میخواهد از نفوذ آن دولت برای نیل بخواستههای ملی استفاده کند. مگر اشغال ایران توسط متفقین در سال ۱۳۲۰ شمسی با دعوت دولت ایران انجام گرفت؟ وانگهی دولت خارجی مگر یکی است؟ آمریکا و انگلیس دولتهای خارجی و بدتر از آن استعماری نیستند و نبودند؟ چرا حمایت شوروی از جنبش مردم آذربایجان دخالت خارجی است ولی حمایت همه جانبه و دخالت بی حد و حصر، و آوردن و بردن کابینه‌ها بوسیله انگلیس و بعدها آمریکا مجاز است؟ مگر دولت مرکزی ایران ساخته پرداخته و بازیچه دست دولت خارجی انگلیس نبود؟ مگر سلاحهای بکار رفته در سرکوب آذربایجان مستقیماً از واحدهای نظامی آمریکا و انگلیس مستقر در ایران بارتش شاهنشاهی داده نشده بود؟

اگر برنامه فرقه دمکرات آذربایجان را استالین شخصاً با دست خود نوشته بود و از سیر تا پیاز طبق آن برنامه پیش میرفت آیا باید بان مداخله گر خارجی افرین گفت که نیازها و آمال این مردم را بهتر از حکومت مرکزی پدر تاجدار میشناخت و درک میکرد؛ یا سردار کبیر رشید و یسواد تاریخ ایران بسبب خیانتی که بمردم خودش و بویژه آذربایجان کرده بود لعنت تاریخی فرستاد؟

چرا کابینه‌های متعدد دولت مرکزی در حکومت بیست و چندساله پهلویها در تبریز رادیو دایر نکرده بودند؟ سیستم اتوبوسرانی برقرار نکرده بودند؟ تاکسی بره نینداخته بودند؟ خیابانها را آسفالت نکرده بودند؟ دانشگاه تأسیس نکرده بودند؟ و مهمتر از همه تحصیل بزبان مادری را قدغن کرده بودند که هنوز هم قدغن است؟ آیا این پهلوی نبود که انتخابات مجلس را در تمام ادوار قانونگزاری به مضحکه‌ای

تبدیل کرد؟ و در مقابل، آیا این حکومت ملی آذربایجان نبود که برای اولین بار، نه تنها در کشورهای مسلمان نشین، بلکه در سراسر دنیای شرق حق رای زنان را برسمیت شناخت و بانان داد؟ در کشوری که هزار فامیل همه زمینها را در تصرف داشت حکومت ملی برای اولین بار در تاریخ ایران، زمینهای مالکان فراری از آذربایجان را به دهقانان آن زمینها واگذار کرد که پیش درآمدی بود برای اصلاحات ارضی بعدی. همه اینها را حکومت ملی در یکسال سراسر پرتنش و مالا مال از توطئه و کارشکنی عمال دولت مرکزی و وابسته به بیگانه، و مالکان بزرگ مانند ذوالفقاریها، و فشارهای دول امپریالیستی آمریکا و انگلیس، و با دست خالی انجام داد. آیا بدون اراده خدمت بخلق خود، و پشتیبانی همان خلق این همه امکان تحقق مییافت؟ چه خدمت اساسی بود درس خواندن بزبان مادری، چه کار ریشه‌یی بود مطبوعات و ادارات بزبان مادری؛ چه خدمت عظیمی بود تأسیس دانشگاه!

حالا آقای اتابک اگر در مقابل اینهمه دستاورد، اقدامی اجتماعی و قابل ذکر از پهلویها در آن دوران و در آذربایجان سراغ دارد نباید در ارائه آن درنگ کند. پهلوی را، و در واقع رژیم پهلوی را باید با پیشه‌وری و حکومت ملی مقایسه کرد نه با استالین. پهلوی خدمتگزار و دلسوز ملت خویش بود یا پیشه‌وری؟ رژیم پهلوی رژیمی ملی بود یا حکومت ملی آذربایجان؟ حاکمیت ملی در کدامیک بیشتر متجلی میشد؟

آقای اتابک، بخاطر همین چیزهاست که در بالا پیشنهاد کردم بجای تکرار طوطی‌وار هر چه استاد ازل گفت بگو، میگویم، تاریخ وطن خود را یاد بگیرید و بدانید که این حرفها را از زبان دیگران هم میتوانند بیرون بیاورند ولی ماری که بدست سیداحمد گرفته بشود جدابیت بیشتری دارد. شما با دایی یوسف هر مسئله‌یی دارید، داشته باشید؛ و هر جور میخواهید آنرا تسویه کنید، ولی آنرا بر سر وطن خود و هموطنان خود خالی نکنید.

با احترام احمد رحیمی